غزل را زندگی از «سایه» دادند

فتح‌الله مجتبایی
نویسنده و مترجم

دوستی من با هوشنگ ابتهاج از آخرین سال‌های دهه ۲۰ شروع شد و پس از وقایع ۱۳۳۲ که خط و مرزهای فکری پررنگ شد، ارتباط ما نیز نزدیک‌تر شد. گاه‌گداری در دیدارها و جلسات فرهنگی و هنری، چند مرتبه‌ای هم در خانه کسرایی و دو، سه مرتبه‌ای هم در حیاط‌خلوت خانه نادرپور با سایه آشنایی صمیمانه‌تری پیدا کردم. این دوستی و دیدارها تا همین اواخر و اوقاتی که او در تهران بود ادامه یافت. سایه در قالب‌های مختلفی شعر می‌سرود اما به نظر من غزل‌های او را می‌توان از جمله برجسته‌ترین آثارش دانست. بی‌هیچ اغراقی، سایه یکی از بهترین غزل‌سرایان زمان حاضر است چراکه نهایت ذوق و خلاقیت ادبی و هنری‌اش را در آنها به کار برده است. در سال‌های درازی که در غربت غربیه و شرقیه سر کرده‌ام چند کتاب را هرگز از خود جدا نکردم، یکی از آنها دربردارنده مجموعه‌ای از غزل‌های هوشنگ ابتهاج بود که به همت یکی از دوستان گردآوری شده بود. به لطف آن اوقاتی که غزل‌های سایه را می‌خواندم یکی، دو بیت به یاد سایه، این دوست قدیمی، در ذهنم نقش بسته است:

جهان را از سخن سرمایه دادند
سخن را با غزل پیرایه دادند
جهان را زندگی از آفتاب است
غزل را زندگی از سایه دادند

یادش گرامی و نامش جاوید باد!

پرچمدار موسیقی اجتماعی و سیاسی

داریوش طلایی
آهنگساز و نوازنده پیشکسوت

آشنایی من با زنده‌یاد هوشنگ ابتهاج به سال‌ها قبل برمی‌گردد. دورانی که زنده‌یاد «سایه» در رادیو فعالیت داشت؛ خرداد ۱۳۵۱ سرپرست برنامه گل‌های رادیو بود. در واقع به سبب توانایی‌های ادبی آقای ابتهاج و شناختی که از موسیقی داشت، جریانی در موسیقی ایران به وجود آمد که در ابتدای کار، مرکزیت آن آقایان محمدرضا لطفی، محمدرضا شجریان و هوشنگ ابتهاج بودند. در آن دوران موسیقی‌هایی خلق شد که علاوه بر استواری بر پایه سنت، به گونه‌ای بیانگر موسیقی‌های اجتماعی و حتی انقلابی هم بود.

در واقع جنس و ساختار موسیقی دستگاهی ایران به گونه‌ای است که با ادبیات کلاسیک ما همگون و عجین است و اشعار شادروان ابتهاج نیز از این مشخصات برخوردار بوده است و وقتی بعضی از اشعار ایشان را می‌خوانید مشابه این قالب‌های شعری در بین شعرای ۷۰۰ سال قبل یافت می‌شود؛ اما جدا از قالب‌های شعری، اشعار او دارای مضمون انقلابی و اجتماعی است. درواقع به نوعی با زبان شعر حساسیت‌ها و مضمون‌های خاص این دوره را نیز بیان می‌کند و به کار می‌برد. هوشنگ ابتهاج در برخی از اشعار که تعبیرات سیاسی و اجتماعی دارد، آورده: «نامدگان و رفتگان از دو کرانه زمان / سوی تو می‌دوند هان! ای تو همیشه در میان» و در شعر دیگر می‌گوید « در این سرای بی‌کسی کسی به در نمی‌زند / به دشت پر ملال ما پرنده پر نمی‌زند/ یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند /کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند...» و...

اشعار موسیقایی سایه، درقالب شعر کلاسیک بود و از صنایع ادبی برخوردار است و در کنار آن روحیه اجتماعی و انقلابی هم در این اشعار دیده می‌شود و این دیدگاه در موسیقی ما بسیار تأثیرگذار بوده است و در حقیقت سایه به گونه‌ای دردهه ۵۰ سردمدار این جریان شد و در کنار برنامه‌های موسیقی در رادیو در ادامه گروه‌های موسیقی چاووش، عارف و شیدا پایه‌گذاری شد.

باید بگویم امیرهوشنگ ابتهاج شیفته موسیقی ایرانی بود و شناخت خوبی از آن داشت اما به سبب طبع شاعرگونه‌اش وارد جریانات حرفه‌ای موسیقیدانان نشد و تنها یک نگاه همبستگی، همدلی و بی‌طرفی به موسیقی داشت که همین دیدگاه نقش بسیار مثبت و سازنده‌ای در موسیقی ایران به همراه داشت.

نماد نامداری برای زندگی متعادل هنری

عبدالجبار کاکایی
شاعر و منتقد ادبی

استاد ابتهاج از آن دست چهره‌های فرهنگی و ادبی است که ارائه هر توصیفی درباره شخصیت و فعالیت‌های وی را نمی‌توان مبالغه‌آمیز دانست. ایشان بی‌هیچ اغراقی در حوزه‌های مختلف منشأ اثر و از طرفی صاحب‌نام بوده و هست؛ هم در عرصه موسیقی و هم در زمینه شعر و از طرفی پژوهش‌های ادبی. اگر بخواهم از دریچه حرفه و تخصص خود نگاهی بسیار گذرا به سال‌ها فعالیت استاد ابتهاج داشته باشم بیش از همه باید به غزلسرایی اش و تأثیری که در این رابطه به جای گذاشته اشاره کنم. او نقشی غیرقابل انکار در سیر تکامل غزل نوین ایفا کرد، بعد از سنت غزل قدیم که در روزگار ما با شهریار شناخته شده، غزل با هوشنگ ابتهاج، سیمین بهبهانی و حسین منزوی فضایی تازه برای تولد دوباره یافته است، آن هم در شرایطی که غزل از جمله قالب‌های مهم شعری در همه دوره‌های تاریخی کشورمان محسوب می‌شود. از سوی دیگر ایشان در مهندسی کلمات و چگونگی چینش واژگان در کنار یکدیگر تبحر خاصی داشته است. عمق زیبایی بخشی از شعرهای وی شاید با خوانش عادی و حتی دکلمه کردن خود را نشان ندهد اما در تلفیق با موسیقی جلوه حقیقی‌اش را نشان می‌دهد. بخشی از ویژگی درخشان شعرهای وی در قالب بهره‌مندی از یک لحن درست و درآمیختن با موسیقی است که خود را نشان می‌دهد. به گمانم حضور پررنگ شعرهای ابتهاج در عرصه موسیقی به سبب قابلیت‌های نهفته در سروده‌های وی است. آنچه در حافظه جامعه ما از آثار ایشان ثبت شده اغلب آنهایی هستند که با موسیقی درآمیخته است. هر چند غزل‌های اجتماعی ایشان در مهم‌ترین دوره‌های تاریخی کشورمان اثرگذاری ویژه‌ای داشته است. غزل ابتهاج بی‌هیچ مبالغه بیش از پنجاه سال زندگی‌اش را در غزل جای داده، در کنار اینها ابتهاج زندگی بی‌حاشیه‌ای داشت. به قول امروزی‌ها نه سوپرانقلابی بود که با حرف‌های تند و تیز عرصه را بر خود و دیگران تنگ کند و نه اینکه آنقدر اهل احتیاط باشد که روی حقیقت را بپوشاند. هم پیش و هم بعد از انقلاب، در ارتباط با غزل نیز اینچنین بود، نه دچار سنت‌زدگی بود و نه اینکه به آن واکنش منفی داشته باشد. چیزی که در یک کلام درباره زندگی حرفه‌ای و شخصی وی می‌توان به آن اشاره کرد تعادل است. نکته‌ای که در پایان نمی‌توان از آن صرف نظر کرد این است که صحبت درباره استاد ابتهاج در چنین فرصت‌های اندکی نمی‌گنجد، ایران و ایرانیان یک سرمایه ارزشمند فرهنگی خود را از دست داده اند، هرچند که یادگارهای استاد ابتهاج و حتی صدای ایشان برای ما باقی مانده است.

مردی که فرزند زمانه خود بود

پیام دهکردی
بازیگر و کارگردان

بی‌شک هوشنگ ابتهاج از زمره نام‌هایی است که می‌شود به جد گفت فرزند زمانه خود بود. این عبارت یا تلقی را من درباره بزرگواران دیگری مانند حمید سمندریان و جناب شجریان هم به کار برده و می‌برم و باورم بر این است که این‌ها، فرزند زمانه خود بودند و هرگز نخواهند مرد. درست است که خبر درگذشت «سایه» را می‌شنویم اما یقیناً باورمان براین است که صرفاً با جسم او وداع کرده‌ایم، اما اندیشه و نگاه و شعرش تا جاودان جاودان زنده خواهد بود و به تعبیر سعدی «سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز/ مرده آن است که نامش به نکویی نبرند». افرادی از این دست تبدیل به «کنش» و تبدیل به شاکله‌ای می‌شوند که در کلمه «کنش» معنا می‌گیرند. وقتی تبدیل به کنش می‌شوند، همیشه کار می‌کنند و فعال و اثرگذار باقی می‌مانند، پس پیش از آنکه بگویم ابتهاج شاعر بزرگی بود، می‌گویم او کنش‌گر بزرگی بود و اندیشمند و روشنفکری با زیست و نگاهی یگانه.

یادم هست وقتی کودک بودم مادرم شعرهای حافظ و سعدی و باباطاهر و... برایم می‌خواند و آنچه امروز از علاقه و ارادت به شعر و موسیقی دارم از مادر است. هرگز فراموش نمی‌کنم وقتی کاست جدیدی از استاد شجریان می‌آمد من و مادر آن را با هم می‌شنیدیم و در این بین تجربه آلبوم «سپیده» هرگز فراموش‌ام نمی‌شود. در تمام آن دوران نوجوانی همواره کسی به من می‌گفت: «از جا برخیز!» این جادوی کلمه و صدا و موسیقی بود که بسته‌ای حیرت‌انگیز به من و امثال من می‌داد تا حرکتی به سمت نور و روشنایی و عقلانیت داشته باشیم؛ کلام و بیان و شعر اندیشه ابتهاج، حتی در مصاحبه‌هایش، سرشار از این واقع‌نمایی‌های صریح است که آن را نهیب می‌زند. این نکته ای بسیار مهم است که کسی چنین هنرمندانه واقعیت را برای ما عریان کند. این سیاه‌نمایی نیست بلکه واقع‌نمایی است. نتیجه این واقع‌نمایی بزرگ و بی‌بدیل خواهد بود و منتهی خواهد شد به پرسشگری. می‌پرسد باید چه کرد؟ و نهیب می‌زند که برخیز! و همین برخیز! طلیعه بیداری را نوید می‌دهد تا مخاطب تأمل کند. در همین زمان است که او راهکار هم ارائه می‌دهد، مثلاً در تصنیف بسیار درخشان «سپیده» می‌گوید: «ایران ای سرای امید و...» یا با خواری زندگی کردن را در تصنیفی دیگر تقبیح می‌کند و می‌گوید برخیز! پس او روشنفکری تمام عیار بوده است که چشم‌اندازی پیش روی ما گشود و افقی باز کرد تا آینده روشن شود. بله؛ او ابتهاج است. روشنفکر و شاعری که تاریخ مصرف ندارد و زندگی‌اش محصول زیست و ادراک او از فضای پیرامون‌اش است، مثل سعدی، مثل حافظ، مثل شکسپیر و اساساً هنرمندان بزرگ همواره دست روی دردهای بشری گذاشته و مسائل بنیادین را مطرح کرده‌اند؛ ناله نکردند، بلکه فریاد زدند و دربرابر ظلم راهکار دادند و مدام جامعه را به اندیشیدن تشویق کردند، پس عقلانیت و پرسشگری شاخصه مهم سایه است و معتقدم ما امروز در تمام احوال به نظریات و راهکارهای او نیاز داریم.

نکته دیگری که همیشه برای من مهم بوده، شور و شعور توأمانی است که در تمامی آثار او وجود دارد. همواره مخاطب، هم شور و ولوله‌ای در خود حس می‌کند و هم توأمان متوجه می‌شود که کسی دارد او را به شعورمندی و تأمل دعوت می‌کند، چه در ارغوان، چه در آن غزل شاهکار: «برسان باده که غم روی نمود ای ساقی» و تقریباً در تمامی آثارش. با زیباترین کلمات و ایجازی بی‌مانند عظیم‌ترین مسائل را مطرح می‌کند. مخاطب همچنان که سوگواری می‌کند، در حال تزکیه و پالایش روح هم است و خیلی زود شاعر به او نهیب می‌زند که بلند شو و ناله نکن! از دیدگاه من جامعه بی‌روشنفکر، جامعه مرده است و اگر در جامعه‌ای روشنفکران واقعی، کمیاب و دیریاب شوند، عرصه برای بروز و ظهور جریان شبه‌روشنفکری فراهم می‌شود و همین می‌شود که می‌بینیم. جریان شبه‌روشنفکری درست مقابل جریان روشنفکری اصیل است. همه آنچه ما را امروز رنجور می‌کند، از جمله عوام‌زدگی، غوغاسالاری، پوپولیسم و... محصول سیطره جریان شبه‌روشنفکری است که پوسته و ظاهری زیبا دارد و سعی می‌کند خود را روشنفکر نشان بدهد، حال آن‌که نیست. روشنفکر به معنای واقعی بسیط می‌بیند و توأمان عمیق. یکی از این نگاه‌ها هوشنگ ابتهاج است و چون خودشان «کنش» هستند می‌توانند محرک و مؤثر باشند. ما کم بهره بردیم از کسانی مثل هوشنگ ابتهاج و جز تکرار الفاظ و شعار، آنچنان کاری برای فرهنگ نکردیم. به عقیده من ما به ابتهاج‌های بسیاری نیاز داریم؛ ابتهاج‌هایی که در هیاهوی مصرف‌گراها و فرصت‌طلب‌ها پنهان و غافل مانده‌اند. ما می‌توانیم از هوشنگ ابتهاج‌ها بیاموزیم و نگاه‌شان را سرلوحه زندگی و تفکرمان قرار بدهیم و به سمت روشنایی حرکت کنیم تا از آنها ارتفاعی باشکوه‌تر بگیریم. استادم حمید سمندریان همیشه می‌گفت «زمانی من برنده می‌شوم که شاگردان من از من جلو بزنند و ما اگر با نگاه به این چهره‌های باشکوه راه درست و حرکت را بیاموزیم حتماً می‌شود به آینده امیدوار بود». ابتهاج با شعرها و اندیشه‌هایش همیشه زنده خواهد ماند و امیدوارم روزی فرا برسد که ما بتوانیم با عمیق‌نگری هرچه بیشتر و «فرزند زمانه خود بودن» راوی دردهای بشری باشیم و مثل ابتهاج راهکار ارائه بدهیم. یادش تا ابد گرامی باد!

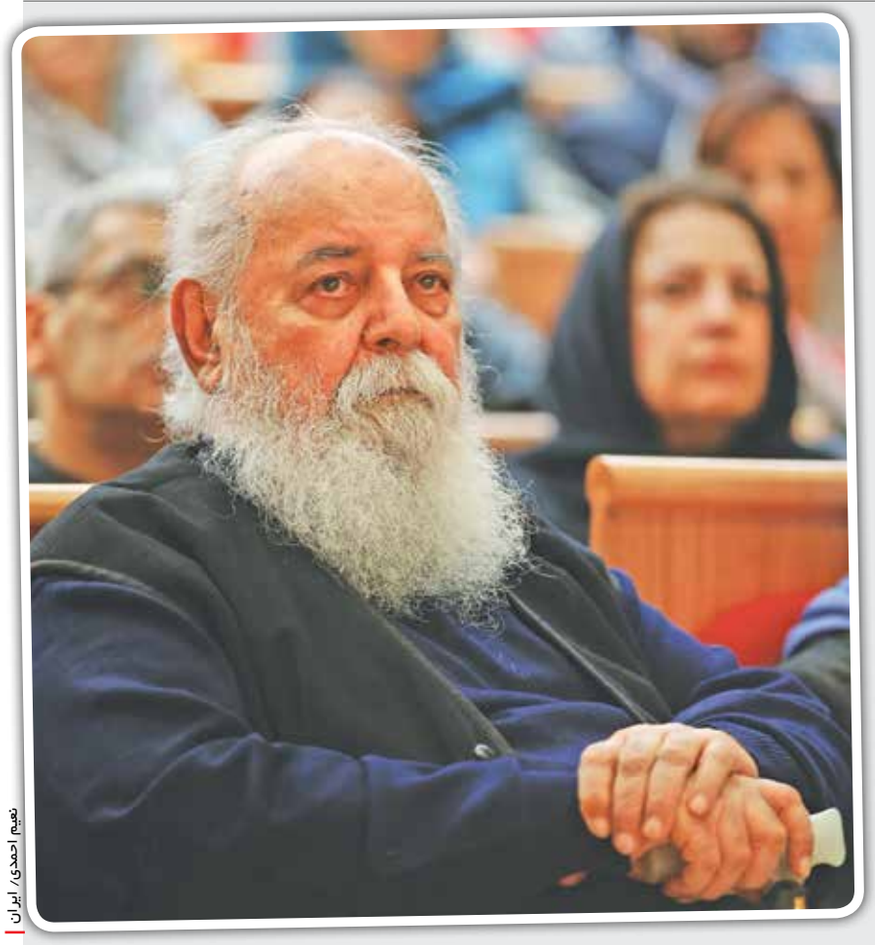

نعیم احمدی/ ایران

بشکوه و سرفراز همچون ارغوان

قدمعلی سرامی
شاعر، نویسنده و پژوهشگر

آشنایی من با هوشنگ ابتهاج به حدود نیم قرن پیش می‌رسد. از زمانی سایه را می‌شناسم که رئیس واحد موسیقی صدا و سیما بود. شاید بتوان گفت دوره ریاست هوشنگ ابتهاج درواحد موسیقی از بهترین دوره‌ها برای شاعر و آهنگساز و به طور کلی برای فرهنگ ایران بود. یکی از کارهایی که من انجام می‌دادم، تصنیف‌سازی برای آهنگسازها بود. اولین بار وقتی او را ملاقات کردم که تصنیفی را برای صدا و سیما می‌بردم. شوخ طبعی و بذله گویی ابتهاج از ویژگی‌های بسیار دلنشین او بود که هم سبب می‌شد فضا منبسط و صمیمی گردد؛ هم او در یاد آدم‌ها ماندگار شود.

درباره شعر ابتهاج باید بگویم که او یکی از شاعران تراز اول معاصر در شعر سنتی و کهن و در شعر نو و نیمایی است. از غزل‌های معروف او غزل «زبان نگاه» است:

نشود فاش کسی آنچه میان من و توست
تا اشارات نظر نامه رسان من و توست
گوش کن با لب خاموش سخن می‌گویم
پاسخم گو به نگاهی که زبان من و توست
روزگاری شد و کس مرد ره عشق ندید
حالیا چشم جهانی نگران من و توست
گرچه در خلوت راز دل ما کس نرسید
همه جا زمزمه عشق نهان من و توست
نقش ما گو ننگارند به دیباچه عقل
هرکجا نامه عشق است نشان من و توست
سایه زاتشکده ماست فروغ مه و مهر
وه از این آتش روشن که به جان من و توست

این شعر سایه آنقدر زیبا و بی‌همتا و تأثیرگذار بود که دستمایه پایان نامه‌ها هم شد. یکی از دانشجویان من پایان نامه‌ای با عنوان «زبان نگاه» نوشت و این شعر سایه را در صدر آن قرار داد.

زبان سایه در شعرش شسته رفته و لطیف و در عین حال فاخر است؛ این زبان دلنشین علاوه بر قریحه شاعری او، باز می‌گردد به آن که سایه در شعر حافظ ذوب شده بود. درواقع شاعران بسیاری چون «شهریار»، که می‌گفت: «هرچه دارم همه از دولت حافظ دارم» از قرن نهم به بعد تمام دیوان حافظ را غزل به غزل از «الا یا ایها الساقی» آن گرفته تا «ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی» استقبال کردند؛ یعنی از وزن و ردیف و قافیه آن بهره جستند و شعر تازه گفتند. این تتبع از شعر و دیوان حافظ روی هوشنگ و شعر و زبان شعری‌اش نیز بسیار اثرگذاشت. ابتهاج یکی از حافظ شناسان و شارحان مهم دیوان حافظ است و شرح و تصحیح او بر دیوان حافظ، بسیار ارزشمند است و بارها در ابعاد و صور گوناگون تجدید چاپ شده است. از این رو به اعتقاد من ابتهاج شاعر خدمتگزاری بود.

نگرش ابتهاج به جهان بسیار ناب و انسانی بود. نوسانات نامطبوع جامعه، شرایط نابهنجار و اختلاف طبقاتی از گذشته‌های دور تا کنون او را می‌آزرد و غم همنوعان و هم میهنان خود را بسیار می‌خورد. غربت و مهاجرت نیز اندوه او را افزوده بود و همواره در پی آن بود که تغییری ایجاد کند و دست به کاری بزند که غصه سر آید.

از نگاه من دلبستگی ابتهاج به «ارغوان»اش نیز به واسطه رنگ گل‌های این درخت بود؛ چرا که در اندیشه ابتهاج رنگ سرخ و ارغوانی بسیار معنا داشت و روحیه انقلابی او، از عشق وی به رنگ گل های درخت ارغوان پیدا بود. ارغوان همچنین چون لاله و شقایق نماد داغ موروثی و ازلی آدمی است. همان گونه که حافظ می‌گوید:

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیده‌ای
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

اندیشه‌های دیانت اسلام نیز این معنا را افاده می‌کند. آنجا که خداوند در آیه ۱۲۱ سوره طه می‌فرماید: «عَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی» آدمی به پروردگارش عصیان کرد و در آیه ۱۲۲ همین سوره آمده است: «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیهِ وَهَدَی» سپس خدا او را (به مقام نبوتش) برگزید و توبه او را پذیرفت و هدایتش فرمود. در واقع آدمی ذاتاً عصیانگر است و ابتدای هدایت و دلالت، عصیان است. در اندیشه ایرانی هم این عصیان به چشم می‌خورد. در کتاب ارزشمند «بُندهشن» از «فرنبغ دادگی»، انسان از بعد سرکشی به آتش تشبیه شده است و ابتهاج در اشعارش بارها ارغوان و شعله را در کنار هم و در تناسب با هم استفاده کرده. در واقع شاید ارغوان نمادی از سرکشی ای بود که ابتهاج در درون خود داشت و میلی که به تغییر و اصلاح جامعه به سمت خوبی‌ها در وجودش بسیار ژرف بود.

یار کلمات پاک

امیر دژاکام
نویسنده و کارگردان

هوشنگ ابتهاج پیش از هر چیز، حتی پیش از آنکه شاعر و پژوهشگر و... باشد، انسان بزرگی بود که آدم دلش می‌خواست مدام به او نگاه کند. گاهی اوقات آدم‌هایی در اطراف ما هستند که ما دوست داریم ببینیم‌شان و نگاه‌شان کنیم. سایه را هم هروقت که می‌شد دید و شنید، چه از نزدیک چه در فضای مجازی، گوش و چشم از دیدن و شنیدنش سیر نمی‌شد. شاعری فصیح، بلیغ و ادیبی بی‌همتا و ماندگار با واژگان و عواطفی درخور. هرگاه انسان شعر آقای سایه را می‌شنود به هیجان و ذوق و شوق می‌آید و دلش می‌خواهد دوباره و دوباره آن را بخواند و بشنود. نمی‌شود اشعار سایه را یک بار خواند؛ حظ و مستی ای از فهمیدن دوباره معنای زندگی در شعرهای او به آدمی دست می‌دهد، که توصیف کردنی نیست. حتی اگر او از یک بوته ارغوان بنویسد. همیشه با خودم اندیشیده‌ام که چطور ممکن است انسانی تا این حد فهیم باشد و لطیف و شاعر و حساس و این همه را به بهترین زبان‌ها و کلام به دیگری منتقل کند؟ حرف زدن درباره این یار کلمه و انسان شریف برای هر کسی افتخارآمیز است. سایه، تمام عمر با حرمت، حرف زدن، زیستن و نگاه کردن را انتخاب کرد. انگار همیشه روبه‌روی «گالیا» نشسته بود و تا پایان عمر هم عشق‌ورزی کرد و عشق را از معنای مادی خود فراتر برد و جهانی‌تر کرد. دیروز که این خبر را شنیدم بسیار متأسف شدم. خانه‌ای که یاران کلمه‌های پاک و شریف و نجیب و آگاهی‌بخش می‌سازند، هرگز ویران نخواهد شد و ماندگار خواهد بود و زندگی یاران کلمه بعد از خاموشی چراغ جسم، باشکوه‌تر و پرنورتر تا قرن‌ها و قرن‌ها باقی خواهد ماند. هیچ یار کلمه‌ای نبوده و نیست که قلم را به دست بگیرد و کلماتی شریف ماندگار کند در نظم و نثر و یادش گرامی داشته نشود. من کوچکتر از آنم که درباره او حرف بزنم. خدا من را بیامرزد! هر کلمه او شرافتی است که تا پایان باقی خواهد ماند.

حافظ زمانه

بهروز غریب‌پور
کارگردان

جایی در کتاب «پیرپرنیان اندیش» خاطره‌ای تعریف می‌کند که برای من تصورش بسیار شاعرانه بود. می‌گوید زمانی که من کودک بودم در گیلان روشی وجود داشت برای نمک‌سود کردن ماهی. درواقع ماهی را نمک‌سود می‌کردند و بعد آن را در خمره می‌چیدند و ماهی آلوده به خون و نمک بود تا در فصل‌های بعد از آنها استفاده کنند. می‌خواهم بگویم ذهن سایه دقیقاً مانند این خمره پرماهی خونین نمک سود است، وقتی که می‌گوید: «شب است و آینه خواب سپیده می‌بیند» یا «بیا که روز خوش ما خیال پرورده است» یا «هوای باغ گل سرخ داشتیم و دریغ» ما چنان سایه‌ای را می‌بینیم.

به نظر من، هوشنگ ابتهاج کارنامه بسیار موفقی دارد اگرچه فراز و فرود بسیاری هم در زندگی شخصی‌اش داشت و طبیعی است من با بخشی از اینها نتوانم رابطه برقرار کنم که اتفاقاً همین‌هاست که او را به کسی مثل حافظ نزدیک می‌کند. همین فراز و فرودهای همیشگی و توأمان شاعر بودن‌های همیشگی. او حافظ زمانه ماست و همان‌جایی می‌ایستد که حافظ ایستاد و گفت: «به مردمی که جهان سخت ناجوانمرد است.» سایه فوق‌العاده به گردن اندیشه معاصر و شعر ما حق دارد. من او را بالاتر از بسیاری می‌دانم. بالاتر از شاملو، اخوان و سپهری چون او همه اینها را در خود جمع داشت.

خدا را شاکرم که عمر بلندی داشت و بی‌نظیر ماند. او علمدار شعر، موسیقی و فرهنگ ماست و اگر چه هیچ کس جاودانه نخواهد بود اما کسانی چون او با کلمات و اندیشه‌هایشان خواهند ماند.

سایه‌ای سرشار از درخشش

هرمز علی‌پور
شاعر

۲۲ ساله بودم که چند غزل از سایه را از جان از بر بودم: «نشود فاش کسی آنچه میان من و توست» و غزل‌های دیگر. بعد در دوره‌ای که به‌عنوان معلم ناسازگار ساکن روستایی دورافتاده شدم، دیوار اتاقم پر بود از «در این سرای بی کسی کسی به در نمی‌زند» سن و سالم که بالاتر می‌رسید گاهی به دلایلی در خلوت خود از او انگار رنجیده و دلگیر بودم و بعدتر که داشت دل‌نازکی‌هایی روزهایم را احاطه می‌کرد، گفتم با شاعرانی که به طریقی انگار نماد سرزمین من هستند باید با احتیاط سخن بگویم. حالا که عده‌ای عزیز و ارجمند خود مرا به‌عنوان صاحب عزا مورد خطاب قرار می‌دهند، معلوم است که چون نهیبی آموزنده است که در مصیبتی سنگین از بابت غیبت تخته‌بند عنصری کسی چون سایه باید به یاد بیاورم که نام سایه در پرچم کلمات و نغمه های شعر و موسیقی سرزمین ما تا همیشه می‌درخشد. معلوم است پریشانم که پریشان می‌نویسم. این مصیبت را به جامعه شعر و ادب و موسیقی تسلیت می‌گویم و می‌گویم سرتان سلامت ای شعر! ای موسیقی! و ای علاقه‌مندان به سایه!

قرنی به غرور زیسته

ارمغان بهداروند
شاعر

سایه؛ روایت‌گر انسان روزگار خویش است. شعر او شرح دم‌ها و آدم‌هایی است که با ما نسبت دارند. دم‌های غم و شادی و آدم‌هایی که به رفاقت در هم، گریسته‌اند و خندیده‌اند. «مردم» شعر او مردمان خانه و خیابان‌های روزگارش بوده‌اند. مردمی که به‌اعتماد، در امیدواری‌ها و ناامیدی‌ها، شعر او را گاه، زمزمه و بیشتر، فریاد کردند و این اعجاب و اعجاز اوست که چند نسل با شعر و در شعر او زیسته‌اند. سایه متولد ادبیات کلاسیک است اما شعرهای نو او شانه‌به‌شانه غزل قد کشیده‌اند و ثمر داده‌اند. حکایتی که به درخت کهن خانه او در خیابان کوشک تهران می‌ماند که با همه پیرسالی، به سعی سایه جوانه می‌زند و می‌پاید. درختی که ارغوان نام گرفت و فراتر از آن چاردیواری، نماد وطن شد. وطنی برای او و دیگرانی که به‌درد، هم‌غربت‌اش هستند: «چه غریبانه تو با یاد وطن می‌نالی/ من چه گویم که غریب است دلم در وطنم»

از پس قرنی به‌غرور زیستن، در دورتر جایی از وطن، «سایه»، به مرگ تسلیم شد. خبر تسلیم ناگزیر سایه را «یلدا» به مرور شعری که در خاطره جمعی هر کدام از ما جای پایی دارد، در میان گذاشت: «بگردید، بگردید، درین خانه بگردید/ درین خانه غریبید، غریبانه بگردید». می‌خوانم و حتم دارم که مرگ نمی‌تواند او را در سایه نگه دارد؛ چرا که شعر، شاید متولد حیات شاعر باشد اما به ممات او، شعرمرگی اتفاق نمی‌افتد و تازه‌جان‌تر می‌شود نام و نشان شاعر. «بگردید بگردید» را می‌خوانم و آن دوچشم روشن در چروکیدگی‌های چهره‌اش را به خاطر می‌آورم که خسته‌خسته همه این سال‌ها با ما بغض کرده است و با ما گریسته است و هم‌عزای با یلدا می‌نالم که: «یکی مرغ چمن بود که جفت دل من بود/ جهان لانه او نیست پی لانه بگردید»

در این سالیان، آن قدر درد و دشواری پشت‌سر گذاشته‌ایم که «سرد و گرم چشیده» نام بگیریم اما تاسیان سایه، سیاه‌تر از همه عزاهایی است که بر سر ما باریده‌اند. دشواری وظیفه او اکنون، میراث اوست. بیش از سوگواری «سایه» باید از «سایه» آواربرداری کرد.